



## درس خارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۱۸ آذر ۱۳۹۷

موضوع جزئی: مسأله ۱۱- وطی زوجة دبراً- حق در مقام

مصادف با: ۱ ربیع الثانی ۱۴۴۰

سال اول

جلسه: ۳۷

### «الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

#### خلاصه جلسه گذشته

عرض شد برای اینکه حق در مقام معلوم شود، می بایست اموری را مورد ملاحظه و توجه قرار دهیم. امر اول این بود که روایات دال بر جواز، جواز من دون کراهة استفاده می شود؛ آن دو روایتی هم که برخی، از آن کراهت استفاده کرده اند را ذکر کردیم و معلوم شد دلالت بر کراهت ندارد.

#### ادامه امر دوم

اما امر دوم درباره روایت ابن ابی یعفور بود؛ عرض شد سه روایت از ابن ابی یعفور نقل شده است. تفاوت ها و شباهت های این سه روایت را بیان کردیم. آنچه در این مقام مهم است، آن است که ببینیم آیا این روایات متعددند یا واحد. دو احتمال، بلکه سه احتمال در این باره قابل ذکر است.

۱. یک احتمال این است که بگوییم اساساً این روایات، یک روایت هستند و حکایت از یک واقعه می کنند. تفاوتی هم که در عبارات این روایات وجود دارد، از این جهت است که گاهی آن کسانی که از راوی از امام (ع) نقل می کنند، نقل به مضمون می کنند و ذکر یک قسمت را ضروری نمی بینند لذا بعضی از بزرگان مثل مرحوم آقای بروجردی در این قبیل موارد معتقدند، این روایات یکی است؛ چون بعید است که یک نفر، یک موضوع را سه بار از یک امام بپرسد و نقل کند. اگر راوی و مروی عنه یکی باشد، موضوع نیز یکی باشد، قهراً اگر یک بار بپرسد - آن هم اصحاب امام (ع) که اهل فقه و علم بودند - کافی است و دلیلی ندارد موضوعی را که از امام پرسیده، مجدداً همان موضوع را از همان امام سؤال کند و سه نقل از یک موضوع از امام داشته باشد. لذا مرحوم آقای بروجردی یک مبنایی دارند که مبنای قابل قبولی هست؛ ایشان این قبیل روایات را یک روایت به شمار می آورند.

اگر ما به وحدت روایت قائل شدیم و هر سه روایت را یکی دانستیم که از یک واقعه حکایت می کنند، قهراً اینجا نوبت می رسد به بحث از اینکه آیا قید «إذا رضیت» که در یکی از نقل ها آمده، زیاد است یا اینکه جزء روایت است؟ چون در دو نقل دیگر این قید ذکر نشده و فقط در یک نقل این قید آمده است. اگر بگوییم اینها یک روایت اند و یک واقعه را بیان می کنند، بالاخره یا قید «إذا رضیت» در روایت نبوده و بعداً زیاد شده، یا اینکه باید بگوییم این قید در روایت بوده و آن دو نقلی که این قید را نیاورده اند، حمل بر این روایت شوند. به عبارت دیگر بحث از این پیش می آید که آیا اصل در مقام، اصالة عدم الزیادة است یا اصالة عدم النقیصة؟ اگر گفتیم اصل در این مقام، اصالة عدم الزیادة است، قهراً این ملحق می شود

به روایات دال بر جواز مقیداً به رضا. اگر گفتیم اصالة عدم النقيصة در مثل این مقام حاکم است، آن وقت این روایت محلق می‌شود به روایت دال بر جواز مطلقاً.

پس نتیجه علی القول بوحدة الرواية، بستگی به این دارد که ما اصل در این مقام را اصل عدم الزیادة بدانیم یا اصل عدم النقصية. طبق یک احتمال ملحق می‌شود به روایاتی که دال بر جواز وطی است مطلقاً، چه رضایت زن باشد و چه نباشد؛ طبق یک احتمال ملحق می‌شود به روایاتی که دال بر جواز است، به شرط رضایة المرأة و اگر رضایت نباشد، قهراً جایز نیست.

سؤال:

استاد: می‌گویند این یک امر عقلایی است.

سؤال:

استاد: وقتی دال بر جواز است دیگر نمی‌توان حمل بر تقیه کرد. مبنای ایشان ناظر به کجاست؟ مضمون یکی است، راوی یکی است، مروی عنه یکی است؛ چرا باید بگوییم متعددند؟ فقط یک زیاده و قیدی باقی می‌ماند که این قید در یکی هست و در دیگری نیست. در اینجا باید راجع به این زیاده بحث کنیم. واقع مطلب این است که مثلاً کسی مثل محمد بن مسلم یا زراره یا یونس بن عبدالرحمن که از اعظام اصحاب ائمه بودند وقتی یک سؤال را بپرسند و جواب بگیرند دیگر وجهی ندارد دوباره و سه باره بپرسند. خود شما، یک بار یک مسأله‌ای را از مراجع سؤال کنید که نظر شما در این موضوع چیست. همان موضوع را که یک بار پرسیده‌ای دوباره می‌پرسی؟ یک وقت یک فرض جدیدی است؛ آن مسئله دیگری است ما که در اینجا در سؤالات هیچ تفاوتی نمی‌بینیم. شما الان از یک مرجع استفتاء کنید که نظر شما درباره فلان موضوع چیست؛ آنها هم یک جوابی می‌دهند. برای بار دوم و سوم هم سؤال می‌کنید؟ این مقبول نیست. پس یک بار که سؤال کنید، ممکن است این را چند جا نقل کنید. بحث این است که وقتی می‌گوییم روایت واحد، یعنی روایة واحدة حاکی عن واقعة واحدة. شما ممکن است این را چند بار و برای چند نفر نقل کنید، ولی این حکایت از یک واقعه دارد. یک واقعه یعنی شما یک بار پیش یک مرجع رفته‌اید و مسأله را جواب داده است و شما این را چند بار نقل کرده‌اید.

سؤال:

استاد: ممکن است استبعاد برای جواب داشته است؛ مثل اینکه هضم مطلب برای او مشکل بوده، ولی وقتی یک بار پرسید و جواب گرفت و دیگر ادامه نداد، معنا ندارد که دوباره بپرسد. گاهی مواردی داریم که راوی از امام سؤال می‌کند که به گوش ما رسیده که شما فلان چیز را فرموده‌اید. امام فرموده نه، من این را نگفتم، یا اینکه آن چیزی که من گفته‌ام این بوده است. ما هستیم و این سه نقل؛ هر سه هم از ابن ابی یعفور، سؤال در هر سه یکی است.

سؤال:

استاد: این احتمالاتی که شما می‌گویید وجود دارد؛ اما این احتمالات، احتمالاتی نیست که از ظاهر این سؤال و جواب بتوانیم آن را استخراج کنیم. اگر قرینه‌ای بود که می‌توانستیم این احتمالات را از آن استفاده کنیم، ما به این قراین اخذ می‌کردیم. ولی وقتی هیچ قرینه‌ای در متن روایت وجود ندارد، این احتمالات، احتمالات مرجوح می‌شود که عقلاً به آن

اعتنا نمی‌کنند. لذا مبنای ایشان که به نظر می‌رسد حرف درستی هم هست، وحدت روایات در جایی است که راوی، مروی عنه، موضوع مورد بحث یکی است؛ لذا ایشان می‌فرمایند که این روایت حکایت از یک واقعه می‌کند و دلیلی ندارد که ما اینها را چند روایت حساب کنیم. می‌دانید ثمره این در کجا ظاهر می‌شود؟

سؤال:

استاد: این مشکله‌ای است که ایشان باید حل کنند؛ یکی زیاده دارد و دیگری ندارد. این اثرش در مسأله کثرت روایات، شهرت و استفاضه روایات ظاهر می‌شود. اگر ما اینها را یک روایت دانستیم، این دیگر تعدد نیست و نمی‌توانیم این سه روایت را مثلاً به پنج روایت دیگر ضمیمه کنیم و بگوییم اینجا هشت روایت دال بر جوازاند.

البته باید توجه کرد که گاهی روایات توسط صاحبان جوامع روایی تقطیع می‌شود، مخصوصاً صاحب وسائل که این کار را زیاد کرده است. چون عناوین ابواب فقهی را از هم جدا کرده و در هر کتابی از کتب فقهی، ابواب بسیار زیادی تنظیم کرده است؛ بعد دیده که یک روایت مشتمل بر چند موضوع و حکم است. گاهی سؤالات یا پاسخ امام منحصر به یک موضوع نبود و در یک جلسه درباره مطالب متعددی بحث می‌شد. صاحب وسائل در اینجا این روایات را قطعه قطعه کرده و هر قطعه‌ای از روایت را در عنوان و باب مربوط به خودش قرار داده است. این تقطیع علاوه بر اینکه یک مشکلاتی را ایجاد کرده، اما در عین حال یک مزایایی هم دارد؛ یکی از مشکلات تقطیع روایات این است که گاهی این قطعه قطعه کردن باعث می‌شود که برخی قراین در آن کلام که ممکن است تأثیر در فهم معنای روایت بگذارد، جدا شود. مثلاً در سؤال یا جواب یک قرینه‌ای وجود دارد که در جواب دوم و سوم و اخیر، بعد از تقطیع دیده نمی‌شود؛ قهراً این یک تأثیری در معنای روایت دارد. این یک نقص و مشکلی است که در تقطیع پیش می‌آید. از آن طرف، اینکه موضوعات مختلف جدا شوند و هر کدام در جای خودش قرار بگیرد و استفاده از روایات را تسهیل کند، این یک مزیت است و مسأله‌ای است که حتماً مفید است. گاهی یک روایت که تقطیع می‌شود، حتی ممکن است چند روایت محسوب شود؛ یعنی گاهی معلوم می‌شود که اساساً تعدد روایات وجود ندارد، چون اصل آن یک روایت بوده که از هم جدا شده است. این نکته نیز باید مدنظر باشد.

به هر حال به نظر می‌رسد که این مبنا پشتوانه عقلائی دارد و قراین و شواهدی بر آن دلالت می‌کند. مرحوم آقای بروجردی و برخی از شاگردان ایشان [مراجع معاصر] این مبنا را اختیار کرده‌اند. علی‌ای حال به نظر می‌رسد که این مبنا خالی از وجه نباشد.

سؤال:

استاد: مهم راوی از امام است؛ هر سه روایت از یک نفر است. طرق نقل روایت مختلف است؛ مثلاً در یکی حماد بن عثمان است، در یکی أبان است که به نحو ارسال آن را نقل کرده است. یکی را برقی نقل کرده است؛ ولی همه اینها به ابن ابی یعفور ختم می‌شود.

سؤال:

استاد: چون احتمال می‌دهیم وجود داشته باشد یا نباشد، اساساً نسبت به این قید نمی‌توانیم موضعی اختیار کنیم. اگر یک تقیید برای شما احراز نشود، چه باید کرد؟ احتمال تقیید می‌دهید و احتمالی که می‌دهید احتمالی است که ریشه دارد و در یک روایت آمده است. ولی برای شما محرز نشده است. شما می‌گویید این حکم مقید است؟

سؤال:

استاد: اگر اصل این مبنا را پذیرفتید که در مواردی که روایات به حسب ظاهر متعددند، ما می‌توانیم به استناد برخی شواهد، بگوییم اینها روایت واحده هستند و حکایت از واقعه واحده می‌کنند. اگر شما اصل این مبنا را پذیرفتید، قهراً به لوازم آن باید تن دهید. یکی از لوازم این است که ممکن است در یکی از این دو روایت یک قیدی باشد و در دیگری نباشد. اینجا چه باید کرد؟ عرض کردیم که اینجا باید سراغ اصول عقلاییه لفظی بروید؛ اصل عدم زیاده، اصل عدم تقیصه و یا حتی اصل عدم تقیه. اگر یکی دانستید، باید این اصول را برای حل آن مشکلات بیاورید. شما می‌گویید ما این مشکلات را چه کار کنیم؟ می‌گوییم آن هم راه دارد؛ ولی این در طول پذیرش وحدت روایت است. اگر شما این مبنا را پذیرفتید، شما می‌گویید که مواعی بر سر راه پیدا می‌شود. این مواعی را باید برطرف کرد؛ نمی‌شود به خاطر آن مواعی که در طول پذیرش این راه است، اصل این راه که مستند به یک پشتوانه محکمی است [البته در صورتی که بپذیریم]، منکر شویم. باید برای آن مواعی چاره بجوییم که اینها را چطور برطرف کنیم.

سؤال:

استاد: تالی فاسد چیست؟ این در صورتی است که شما قائل به این شوید که این زیاده از طرف راوی است. در آنجا این اصل را نپذیرفتیم.

سؤال:

استاد: این نظر کسانی است که به اصل عدم زیاده تمسک می‌کنند و حرف شان این است که می‌گویند کسی مثل ابن ابی یعفور که ثقة است و ما به روایات او اخذ می‌کنیم، بعید است که از خودش چیزی اضافه کند. اتفاقاً این را قرینه می‌گیرند بر اینکه از او نیست. نتیجه این می‌شود که اصل این است و آن دو روایتی که این قید را نیاورده‌اند، حمل بر این می‌شود و همه یک معنا پیدا می‌کنند. در اصل تدبیری که برای حل این مسأله چاره می‌شود، تکلیف حل می‌شود. شما کأن می‌فرمایید این روایات حکایت از واقعه واحده می‌کند، ولی آنچه که امام فرموده آن چیزی است که همراه با قید است و آن دو روایتی که این قید را ندارند، حمل بر آن نقلی می‌شود که همراه با قید است. از شما سؤال می‌کنیم به چه دلیل؟ می‌گویید برای اینکه کسانی مثل ابن ابی یعفور و یونس بن عبدالرحمن که ثقة و معتبر و عادل بودند، قطعاً چیزی از خودشان اضافه نمی‌کنند. اگر روایت صحیح السند هم باشد و اصل صدور آن از معصوم باشد - مخصوصاً در جایی که این قید ذکر شده - نتیجه این می‌شود که این قید جزء کلام معصوم هست و این اشکال بر اصل مبنا نیست. پس منافات ندارد که ما اصل مبنا را بپذیریم که در برخی موارد روایات حاکی از واقعه واحدند و متعدد نیستند؛ آن وقت اگر در یکی از این روایات به ظاهر متعدد، یک قیدی بود و در بقیه این قید نبود و سند آن روایت واجد قید معتبر بود، قهراً نتیجه می‌گیریم که این قید جزئی از کلام امام

معصوم بوده و آن روایاتی که بدون قید آمده را حمل بر این می‌کنیم؛ مثلاً می‌گوییم راوی می‌خواسته اصل حکم را بیان کند و به شرایط و قیود کاری نداشته و در مقام نقل آن نبوده است. اما یک عده‌ای غیر از این را معتقدند؛ ولی اصل مبنا را با این اشکالی که شما گفتید نمی‌شود انکار کرد.

علی‌ای حال این در صورتی است که قائل به وحدت روایات شویم.

۲. احتمال دوم این است که بگوییم این روایات متعددند؛ یعنی درست است که هر سه اینها از ابن ابی یعفور نقل شده ولی تک تک این روایت را مستقلاً باید مورد بررسی قرار دهیم و ببینیم مدلول و مفاد آنها چیست. چنانچه صاحب جواهر معتقد به تعدد است.<sup>۱</sup> اگر قائل به تعدد روایات شویم، این دو فرض دارد: یک فرض این است که بگوییم اینها سه روایت مستقل‌اند.

فرض دوم این است که بگوییم اینها در واقع دو روایت‌اند؛ مثلاً دو روایت را که مضمون آنها یکی است، یک روایت بدانیم و روایت دیگر را که عبارات آن کمی تفاوت دارد، یک روایت مستقل بدانیم. البته این صرف فرض و احتمال است. مثلاً بگوییم روایت اول ابن ابی یعفور که قید «إذا رضیت» دارد و نیز روایت دوم ابن ابی یعفور که مرسلأً از طریق ابان نقل شده، اینها یک روایت هستند؛ چون سؤال یکی است، که اگر چه پاسخ کمی متفاوت است؛ در روایت اول ابن ابی یعفور قید «إذا رضیت» دارد ولی در دومی چنین چیزی نیست [البته با صرف نظر از ذیلی که در روایت اول نقل شده است]. ولی در روایت سوم که برقی آن را مرسلأً نقل کرده است، عبارت متفاوت است و چنین آمده: «سألته عن اتیان النساء فی اعجازهن». در دو مورد دیگر چنین مضمونی آمده بود: «سألته عن اتیان فی دبر النساء». امام (ع) فرموده «لیس به بأس و أنا لا احب أن تفعله». در اینجا جواب امام (ع) با دو مورد دیگر کمی تفاوت دارد. لذا بگوییم که اینها دو روایت بوده‌اند. دو روایت اول یکی حساب شوند و سومی یکی. یا مثلاً اولی یکی حساب شود و دومی و سومی یک روایت حساب شوند؛ با توجه به اطلاقی که در جواب هست. چون در روایت اول ابن ابی یعفور قید «إذا رضیت» را دارد اما در روایت دوم و سوم به نحو مطلق امام (ع) فرموده «لا بأس به».

به هر حال اگر قائل به تعدد روایت شویم، چه بنابر فرض اول و چه بنابر فرض دوم، نتیجه آن است که کأنّ ما دو دسته روایت داریم: یک دسته روایات دال بر جوازند مطلقاً و یک دسته روایات دال بر جوازند مقیداً برضاها. ملاحظه فرمودید مجموعاً در مورد روایت ابن ابی یعفور، اگر قائل به وحدت روایات شدیم، یک نتیجه دارد و اگر قائل به تعدد روایات شدیم، یک نتیجه دیگر دارد.

نتیجه امر دوم: آنچه که از مجموع این مطالب می‌توانیم نتیجه بگیریم، این است که ورود این قید به نظر ما قطعی نیست تا ما به واسطه آن، حکم را مقید کنیم. برای اینکه حکم جواز وطی المرأة دبراً را تقیید کنیم، باید این قید برای ما محرز شود. از مجموع مطالبی که گفته شد، این قید قابل احراز نیست. این امر دوم بود.

«الحمد لله رب العالمین»

۱. جواهر، ج ۲۹، ص ۱۰۳.